

معمار و ماشین^{۱۲}

فرانک لوید رایت

ترجمه: فرزانه طاهری

ماشین ابزار کار معمار است، چه بخواهد و چه نخواهد. باید معمار بر ماشین سلطه یابد و گرنه ماشین او را در چنگ خود خواهد گرفت. ماشین؟ ماشین چیست؟

ماشین عاملی است که انسان به مدد مغز خود و شکل خود آن را خلق کرده است تا کارهای تخصصی سطح بالا را به طور مکانیکی، خودکار، و بی‌امان، و ارزاتر از انسان انجام دهد، و گاهی هم بهتر از انسان. ماشینهای تکامل یافته شباهت حیرت آوری با مکانیسم خود ما دارند. هر کسی می‌تواند قیاس کند. می‌توان هر سیستم ماشین را گرفت و با فرایند انسانی مقایسه کرد. ماشین به عنوان یک ابزار و نه یک اصل در جهان ما تازگی دارد، تازه وارد است اما از همین حالا فاتح شده است. توفیق ماشین انسان را از آرمانهای قدیمش محروم کرده است، چون آن آرمانها به کارکرد فردی دستها و پاهای انسان مربوط بودند. حال به جای پا چرخ داریم، به جای دست، جانشینانی ظریف؛ به جای نیروی انگیزش اشیایی مکانیکی از ورشو و آهن که همانند قلب و مغزی محدود عمل می‌کنند، به جای نیروهای حیاتی مواد منفجره یا منبسطه داریم. جهان ابداع و ابتکار، بخش عظیمی از انرژی خلاق مغز مدرن را به خود جذب می‌کند و به تدریج بر زحمات طاقت فرسای بشری غلبه می‌کند. ماشین موتوری است برای رهایی یا بردگی. بستگی به هدایت دست انسان و نحوه کنترل آن دارد، چرا که خود از عهده کنترل خود بر نمی‌آید. ماشین خود اراده‌ای است برای انجام کار ندارد. انسان هنوز در پشت هیولایی که خود خلق کرده است حضور دارد. اگر او نبود، هیچ کاری از این هیولا بر نمی‌آمد.

گفتم هیولا و چرا نه ناجی؟ چون ماشین هرگز برتر از ذهنی نیست که آن را هدایت می‌کند یا به کار می‌اندازد و متوقف می‌کند. حرص و آز شاید با آن همان کاری را بکنند که انسان در «آن شکوه یونان و جلال روم» با بردگان کرد. به اضافه اینکه می‌تواند این کار را در بی‌نهایت دفعات مکرر بکند. حرص و آز ذات بشری شاید حالا به آنجا برسد که به مدد ماشین، کل بشریت را به بردگی بکشاند. چون پیشرفت به مدد ماشین بسیار سریع و گسترده بوده است. هر کسی که تأمل بورزد و این خدای قربانی طلب ماشینی مدرن را واریسی کند و با حوصله آن را از جنبه‌های متعدد در نظر آورد، این را به وضوح خواهد دید. خوب، که چه؟ انسان در تمامی اعصار فشار قدرتها را تحمل کرده، به بردگی کشانده شده، میلیون میلیون استعمار و کشتار شده است. این کارها را همان اراده‌ای با او کرده که دست و پاها را به کار می‌انداخته است.

اما یک تفاوت هست، تفاوت میان تیر و کمان و باروت. انسانی که بر ماشین فرمان می‌راند، می‌تواند یک تنه میلیونها انسان را به بردگی بکشاند یا کشتار کند. حال آنکه سابق بر این، قتل عام میلیونها انسان دست کم هزار تن را لازم داشت، و انسان پشت ماشین ذره‌ای عذاب وجدان نمی‌کشد. او فقط نیرویی غیر مشخص را آزاد می‌کند. هر چه از جنایتکار بودن ماشین بگوییم، درباره خدمتگزار بودن آن هم صدق می‌کند.

ماشین کدام یک از اینها خواهد بود؟ تصمیم با هنرمند خلاق است و نه هیچ کس دیگر. این موضوع فقط از جنبه‌های فرعی موضوعی است مربوط به جامعه‌شناسی و علم. بحث در وهله اول بر سر استفاده از ماشین برای حفظ زندگی است و نه نابودی آن. بر سر آنکه انسانها زندگی سرشارتری داشته باشند. کاربرد ماشین فقط در صورتی به حفظ زندگی به معنای حقیقی آن مدد می‌رساند که

اندیشه‌ای که آن را کنترل می‌کند، زندگی و نیازهای آن را، آن چنان که هست، درک کند و ماشین را هم آن قدر خوب بشناسد که از آن همان کاری را بخواهد که به خوبی از عهده‌اش برمی‌آید و به همان منظور از آن استفاده کند.



تصویر ۸: فرانک لوید رایت، نشیمن خانه آبشار، پنسیلوانیا، ایالات متحده آمریکا ۱۹۳۵-۱۹۳۷

همهٔ اشیاء ساختهٔ دست انسان از زندگی برخوردارند. برخورداریشان از زندگی ممکن است به آنجا برسد که علاوه بر رفع نیازهای مادی آن زندگی که در خدمتش هستند

استفاده از آن، جز تسریع حرکت، چه رشدی را در زمینهٔ تکنیک ایجاد کرده که بتوان آن را خدمت به زندگی یا تلاش برای حفظ آن به حساب آورد؟

تولید کمی؟ بله. ما به عوض هر یک شیئی که در اعصار یا دوره‌های قبلی داشته‌اند ده‌تایش را داریم. اما وقتی پای کیفیت زندگی جاری در آن به میان می‌آید، می‌بینیم که ارزش یک شیء کمتر از یک دهم ارزش همان شیء در روزگار گذشته است. سودمندی بدون ظرافت و زیبایی مانده و بس. زندگی خلاق که باید در اشیاء بازتابیده شود، دیگر مرده است. با بی‌حرمتی از گذشته تغذیه می‌کنیم، و به قصد اصلاح آن مثله‌اش می‌کنیم. هیچ چیزی خلق نمی‌کنیم. فقط از یک چیز ده‌تایش را تولید می‌کنیم. تا جایی که روح شیء را از آن می‌ستانیم و می‌کوشیم تا به همین لاشه، یا پوسته یا صدف، یا هر نامی که بتوان بر آنچه در دست داریم گذاشت دل خوش داریم.

همهٔ اشیاء ساختهٔ دست انسان از زندگی برخوردارند. برخورداریشان از زندگی ممکن است به آنجا برسد که علاوه بر رفع نیازهای مادی آن زندگی که در خدمتش هستند، ماهیت آن خدمت را در شکلی که به عنوان شیء می‌گیرند بیان کنند. زیبایی این اشیاء در همین نهفته بود. این اشیاء گواه کیفیت زندگی کسانی بودند که از آنها استفاده می‌کردند. برای نیل به این مقصود، عشق در ساخت آنها مداخله می‌کرد. بود و نبود لذت ناشی از این عشق که به این اشیاء جان می‌بخشید، می‌تواند کیفیت تمدن سازندهٔ این اشیاء را اثبات یا نفی کند.

به آثار به جا مانده از تمام تمدنهای بزرگ که به مرور زمان شکوفا شده و سقوط کرده‌اند بنگرید و این عشق را به عینه ببینید که به هیئت لذت و شوقی وافر در ساخت اشیاء حضور دارد. هنرمندان خلاق، پیشه‌ورانی که عشق به این ساخته‌ها زندگی بخشیده‌اند و هزاران سال پس از مرگ انسانهایی که عشقشان به زندگی و درکشان از آن در اشیاء جلوه گر شده است، باز به زندگی خود ادامه می‌دهند. ما با اشتیاق تمام آنها را مطالعه می‌کنیم و با عشق به تحسینشان می‌پردازیم و می‌توانیم از آنها راز زیباتشان را بیاموزیم. آیا چنین می‌کنیم؟

با این میراث مقدس چه می‌کنیم؟ چینه دان ماشین را بی‌امان می‌انباریم تا حتی الامکان از هر یکی صدتا یا هزار تا به دستمان برسد. تولیداتی که عاری از هر احساسی، فقط از سر جهل و میل به حضور گسترده و همه جاگیر ساخته‌هایمان ساخته می‌شوند و اسمش را هم پیشرفت می‌گذاریم.

پس می‌توان گفت که «تکنیک» ما در باز تولید و تقلید و حضور گسترده خلاصه می‌شود. شکلی است از فحشا که اعصار دیگر از آن مصون بودند، تا حدودی به این علت که تقلید یک کار دستی به وسیلهٔ دستی دیگر احمقانه بود. دست رضا نمی‌داد، اما ماشین صددرصد رضا می‌دهد. میلیونها تن نیز حالا راضی‌اند از اینکه نتیجهٔ تقلید اشیائی را در اختیار دارند که هیچ بیوند صمیمانه‌ای با درک انسانی اولیه‌شان ندارند، نسخهٔ بدل اشیائی که زمانی آینهٔ تمام نمای قلب و فکر یا بالاتر از آن، روح آنهايي بود که عشقشان به زندگی را منعکس می‌کرد.



تصویر ۹: فرانک لویید رایت، برج دکو، استریملین دکو، ۱۹۳۹
فرانک لویید رایت: کیفیت معماری مادیت یافتن روح است.

آیا ما اهالی یوسونیا (ایالات متحده) به اندازهٔ همهٔ جوامع دیگر عاشق زندگی هستیم؟ آیا علتش این است که حالا می‌خواهیم زندگی را به شکل کمی هم مالک بشویم، بی‌آنکه به کیفیت نازل آن توجه کنیم و آیا می‌خواهیم کل زندگی را به شکل کنسروی که از مدت‌ها پیش آماده شده است تصاحب کنیم؟

آدم می‌تواند با غذای کنسرو شده خیلی خوب زنده بماند. اما آیا یک ملت می‌تواند به زندگی بسته بندی شده موجود در همه چیز و صرف توصیف ابتدایی و حیوان آور آن زندگی بسنده کند و تا بی‌نهایت ادامه دهد؟ شعر بسته بندی شده، موسیقی بسته بندی شده، معماری بسته بندی شده، تفریحات بسته بندی شده، که تمامیشان را ماشین بسته بندی کرده است.

شک دارم که بتواند، اما می‌بینم این نوع زندگی در اطرافم جریان دارد. ولی روزی به بن بست می‌رسد. باید تکنیکی فراهم آوریم که عشق ما را به زندگی آن گونه که خود می‌خواهیم در اشیاء زندگی ما بدمد و از ماشین به منزلهٔ ابزار کار خود به نحو احسن استفاده کنیم

والا دیری نخواهد گذشت که در زندگیمان و در هیچ چیز دیگر اثری از حیات نماند. چگونه این کار را بکنیم؟ خوب آدم چطور بر ابزار کارش مسلط می‌شود؟ در وهلهٔ اول طبیعت آن را می‌شناسد و به تجربه می‌فهمد که بهترین کاری که می‌تواند انجام دهد چیست و چگونه باید انجامش داد. بهتر است معماران در ابتدا همین کار را با ماشین بکنند. معمارها ارباب ابزار صنعتی حوزه کار خودند یا باید باشند. آنان مفسران عشق به زندگی در حوزهٔ خودند یا باید باشند. باید بیاموزند که در پس زمینهٔ آن زندگی، این عشق را بیان کنند و گرنه به حرفهٔ خود خیانت کرده‌اند. باید چنین شود. والا قدرت آنها در مقابل کاهنان اعظم تمدن در یک دمکراسی، هرگز بر مسندی که چنین مورد نیاز است نخواهد نشست. بنا یا گچکار و نجار، مجسمه ساز یا نقاش بودن فعلاً چندان دردی از معماران دوا نمی‌کند.

اینطور که از معماری این معماران، که شکلی است بد از رویه آرایی مبتذل کار مهندسی یا ساختمان، پیداست، گویی هر گونه رابطهٔ درونی با زندگی را نادیده می‌گیرند و در جایی دیگر ایفای نقش می‌کنند که دیگر ربطی به معماری ندارد. اتلاف پولهای کلان در بازسازی سبکهای قدیمی، افراط در راحتی مردهٔ لحظهٔ فعلی، مردمی چند زبانه، نیاز به معماری «حاضر و آماده» برای پوشاندن ردایی برانزده یا باب روز بر اسکلت‌های فلزی، سلیقه زهر آگین این دوره، این بهانه‌ها دست به دست معماران داده‌اند و با توطئه مشترک ما را به اینجایی رسانده‌اند که هستیم. یعنی گرفتار در چنگ ماشین. معماران با غرور حاصل کار را نشانمان می‌دهند. من که نمی‌توانم

این کار را بکنم. در آنچه رخ داده است هیچ عظمت یا دست کم هیچ مایهٔ افتخاری نمی‌بینم. تا به حال چنین اتلاف ثروت اسفباری رخ نداده است. در هر تحلیل اندک عمیق باید به دلایل متعدد، از آنچه می‌توانیم به «خودمان» نشان بدهیم شرمندانه باشیم.

امروز که به معماری خود نظر می‌کنیم می‌بینیم که بخش اعظم آن مبتلا به بیماری سطحی نگری است. دست کم می‌بینیم که هیچ گوشت و خونی ندارد؛ هیچ انسجامی ندارد، مگر از لحاظ «کمپوزیسیون». و هنرمندان مدرن، مگر معماران، مدتهاست که دیگر حرفی از «کمپوزیسیون» نمی‌زنند. اما خوشبختانه این اعتقاد روز به روز راسختر می‌شود که معماری فقط دو بعدی نیست. بعد سومی هم دارد که می‌توان آن را به معنایی روحانی کیفیت وحدت یا کیفیتی تعبیر کرد که بدان وحدت می‌بخشد. کیفیت زندگی در «اشیاء» ساختهٔ دست انسان همانی است که در درختان و گیاهان و جانوران هست. این مسئله دربارهٔ راز شخصیت آنها که همان «سبک» است نیز صدق می‌کند. کیفیت مادیت یافتن روح است.

روشنتر بگوییم. معماری گناه را به گردن ماشین می‌اندازد و درباره خود و در درون خود دروغ می‌گوید. چنین می‌شود که سرو کلهٔ معماری به خاطر معماری پیدا می‌شود. سخن یاره‌ای برخاسته از احساسات آبکی. منظورشان هم از این نوع «معماری» همان ساختمانهایی است که زمانی ساخته شد که آدمها پیشه ور بودند و مصالح و ابزار هم متفاوت بود، و نمی‌فهمند که معماری همان روح با عظمت و زنده‌ای است که پشت همهٔ این بناها حضور دارد. روحی زنده که به یمن آن این اشکال (ساختمانها) چون سند والای زمانه بذرافشانی و خرمن دیگری متفاوت با زمانهٔ ما، در گذر زمان بر ساحل بر جای مانده است.

روحی که هنوز زنده است، فقط برای آنکه آن را انکار کنیم و به استناد احکام آکادمیک خود که تصریح می‌کنند آن روح خود همین ساختمانهاست و بس، درباره‌اش دروغها پردازیم. چرا چنین حکم احمقانه‌ای باید داد؟ این پرسش را به انحاء مختلف در جاهای مختلف از معماران مختلف پرسیده‌ام و همیشه مجبور شده‌ام خود پاسخ را بدهم. چرا که در پشت این حکم هیچ فلسفه‌ای نیست که جلو از هم پاشیدنش را بگیرد، مگر انکار یا خیانت. در عوض، آموزه‌شان مصلحت اندیشی است که فقط به درد فرصت طلبان اجتماعی و ساختمان سازان یا «مکاتب» می‌خورد. معنی دیگری هم ندارد.

ماشین شکوه نمی‌کند. مدام اینها را می‌بلعد و بی وقفه می‌گیرد و خوراک بیشتری می‌خواهد. بیشتر از این کجا باید آورد؟ همین حالا هم تقریباً همهٔ «دوره‌های» کشف شده را چندین و چند بار رفته و برگشته‌ایم تا به «مداق» این زمان حال فاقد عمق خوش بیاییم. حالا گویی زمان آن رسیده است که به معماری چون وجودی زنده بنگریم و عناصر حیاتی آن را به نحوی معتدل بررسی کنیم. پس بیایید ببینیم که طبیعت در این میان چه نقشی دارد و بگذاریم به عوض مصلحتهای زمانه، اصول راهبرمان باشند. آنان که در معماری تازه نفس‌اند این کار را خواهند کرد. اغلب آنهايي که با موفقیت در این زمینه به کار عملی مشغول‌اند، دیگر نمی‌توانند از قید موفقیت‌هایشان رها شوند، روی سخن این جستارها با همان جوانان تازه نفس است.